

نوشته‌ی آندره موروا

عضو آکادمی فرانسه

ترجمه منبژه کیافر

نقش نویسنده در جهان کنونی

۱- عملی مداوم

آیا نقش نویسنده در دنیای کنونی با نقش قبلی او متفاوت است؟
برای پاسخ به این پرسش باید ابتدا از خود سؤال کنیم که نقش مداوم
نویسنده یا هنرمند بطور کلی چه بوده است؟

هر اندازه درباره‌ی گذشته و دوران ماقبل تاریخ تحقیق و بررسی شود وجود
نقاشان و مجسمه‌سازان، و افسانه‌سرایان میتوان پی برد؛ غارنشینان عکس حیوانات
را روی دیوار غارشان رسم میکردند. مقبره‌های مصری که کسی به آن وارد نشده،
با نقوش برجسته قابل تحسینی تزیین شده است. تمام مردم متون مقدسی
داشته‌اند، که ابتدا بیان شده، سپس بصورت نوشته درآمده.

اشعار هومر سبب وحدت یونان شده است. مردم قرون وسطی قسمت
عظیمی از توأ نشان **Ressources** را مصروف بنای کلیساها ساخته‌اند.
چرا زنان و مردان همه دنیا، در هر موقعیت! کتاب می‌خرند و به تأثیر
وسینما می‌روند؟

آری، به چه علت آنها حاضرند وقت و پولشان را برای خلق یا کوش
دنیاپی ساختگی صرف کنند؟

ما دائماً رنجور یا سرمست از عشق و حسد و جاه طلبی هستیم، و یا
جنگ و ترس از مرگ آزادمان میدهد.

و به جای فراموش کردن تیره روزی بشری مان ، در اوقات فراغت هم به دیدن تآتر یا فیلم و نمایشنامه های حزن انگیز نظیر سر نوشت خودمان میپردازیم ؟

این تکرار برای چیست ؟ آیا زندگی واقعی برای ارضای ما به اندازه کافی از این احساسات سرشار نیست ؟
مبارزات سیاسی زمان ما که شدیدترند ، چرا به دیدن نمایش «ژول سزار» اثر شکسپیر میرویم ؟

ما که دوره های دشوار زندگی مان را به تفصیل گذرانده ایم ، چرا به دوران نو جوانی ویلهلم میسمر (۱) ، ژولین سورل ، (۲) یا راستینیانک (۳) توجه میکنیم ؟

نقشی گوناگون

در پاسخ به سؤال فوق می گویم که نویسنده ، و به طور کلی هنرمند ، در جوامع بشری نقشی دائمی ، ووارسته از زمان و مکان داراست. که نقشی گوناگون می باشد .

ما از هنر ، داستان ، نمایش یا فیلم خواهان جنبه هایی هستیم که در زندگی فاقد این حالات میباشیم . وقتی ما چیزی را آزمندانه میخواهیم راه برای تسکین میل ما وجود دارد . اولین راه رسیدن به هدف ؛ انجام آن است . يك فرد بدوی برای رفع گرسنگی به شکار و ماهیگیری میرود . مرد جوانی که خواهان زنی است ، می کوشد مورد پسند او واقع شود . و گاه پیش می آید که آرزو قابل دسترس نیست . مرد قدرت شکار کردن ندارد ، یا در عشق ورزی بسیار کمر و راست . در آن حال چاره چیست ؟

در این مرحله فعل به تجسم آرزو تغییر می یابد . صیاد اولیه که نمیتواند گاو وحشی یا غزال را بیاورد چه می کند ؟

۱- Wilhelm Meister Wiliam

۲- ژولین سورل نویسنده داستان « Legrand Maulne »

۳- راستینیانک قهرمان داستان بالزاک .

نقش آن‌ها را به دیواره‌های مغارش **Lascaac** ترسیم میکند و امیدوار است که با جادوی تصویرسیدرا فراخواند. عاشق تیره‌روزی که باید به عشقی ناچیز قناعت ورزد چه می‌کند؟ اگر یونانی عهد هومر در آغوش الهه‌هایی نظیر: ونوس و ژنون به خواب می‌رود؛ اگر فرانسوی قرن بیستم است؛ تصویر ژان مورویا بریژیت باردو را مجسم می‌سازد. یا «ناتاشا» قهرمان کتاب «جنگ و صلح» تولستوی یا خانم رنال قهرمان «سرخ و سیاه» استاندال را برمی‌گزیند، یا آلبرتین مارسل پروست را انتخاب میکند. افراد زیادی زندگی بی‌رنگ و تهی‌شان را با توهم جان می‌بخشند.

برتری تجسم بر انجام کار در مورد داستان نویسی واقعیت است؛ حقیقتی که هنرجایز می‌داند، زندگی واقعی آن را رو میکند؛ مشاهده‌ای بدون دخالت **Desintéressé**. افسوس، ما هم نظیر شاهزاده آندره تولستوی در جنگ و صلح زیسته‌ایم، ما افراد این قرن چون آمیزم مثل او عاشق شده‌ایم ولی در چه شرایطی؟

در حالی که محکوم به سرعت، خشم، ترس، اضطراب بوده، حتی زندگی خود را نشناخته گذرانده‌ایم. کاظم انسانی و مطالعات فرهنگی
هر دم لزوم انتخاب و قضاوت، و عزیمت ما را تحریک کرده، با خود گفته‌ایم: «متوقف می‌شوم، به صحرا می‌روم؛ از دیدار چهره‌ای لذت می‌برم، و از این احساس محظوظ می‌شوم.» ولی زندگی جواب داده. «نه، پیش برو، جلو تر و سریع تر حرکت کن!

«تنها شعرا و داستان‌سرایان ما را از این عذاب می‌رهانند. «طولانی» ترین روز، در سواحل نرماندی، ازدحامی جهانی، و مسابقه‌ای برای مرگ بود، کسی در اطراف خویش جز طوفان شمشیر و خون چیزی نمی‌دید. چنین صحنه‌ای روی پرده سینما منظره‌ای زیبا است. نبرد واترلو (۱)، برای خواننده کتاب «راهبه پارم»؛ و وردان **Vordun** برای خواننده «مردان مصمم» هیچ خطری ندارد، و گرفتن تصمیمی را به شخصی تحمیل نمی‌کند. منظره‌ای

است که از دور ناظر آن است .

بنا به گفته مالرو :

«نوس تیتان میل به عشق ورزی رادما بر نمی انگیزد، بلکه ماراوادار

به تحسین می کند .»

هنر تجسم بخشیدن امور

تکرار می کنم هیجان زیبا شناسی دخالنی ندارد واصل موضوع همین

است. بزرگترین نویسندگان ما را از قضاوت اجباری معاف میدارند، چیزی

که باعث می شود زیر سلطه احتیاج به جای خود بگذارند، ولی این نویسندگان

آثارشان را با ارزش های جاویدانی نظیر: خوبی، عشق، صمیمیت، بسط میدهند

آنها خواننده را به درک احساساتی شدیدتر از آنچه خودش میکند وامیدارند؛

آنها می دانند چگونه توجه را به کوچکترین حوادث زندگی روزمره انتقال

دهند. درحالی که خاطر نشان می سازند که صحنه های کوچک هم به اندازه

نمایشهای بزرگ و شاید بیشتر از آنان ارزش دارند. چون نمایشات کوچکی

هم هستند که بسیار با ارزش اند بالزاک، چکهاو، پیراندلو به زندگی افرادی که

بی مقدارند ارجی بخشیده اند

آنها برای همه کسانی نگاشته اند، که آثارشان را خوانده اند. ملت

فرانسه حدود سال ۱۸۷۰، بدون احساس تفاوت طبقاتی، آثار ویکتور-

هوگو را میخواند، همان طور که ملت انگلیس آثار «ویکتور» را مطالعه

می کرد نمایش باستان تمام اهالی آتن یارم را به هیجان می آورد. همه کس

آن را درک و تحسین می کرد. هنر پیشرفته افراد را منز و بهتر ساخته است

این یکی از اعمال دائمی هنر است. که باید امروز هم عمل تلطیف انجام

گیرد، چون هنوز بعضی از هنرمندان فرانسه nos ما آن را فراموش

می کنند.

تنها این نیست. کار دیگر هنر قابل فهم ساختن دنیای واقعی در نظر

ما است. مردم از زندگی چه می فهمند؟ هیچ.

موجودات پیچیده غیر قابل درکند. افراد زندگی را کنار والدین،

کودکان همسر میگذرانند ، بدون آنکه آنها را خوب درک کنند و حتی خود را نمی‌شناسند . اشخاص کمتری می‌توانند رهبران دوردست، یا یک ملت و کشورهای بیگانه را بشناسند . طبیعت پنهان در مه ، پیوسته از ما می‌گریزد . خواسته‌ام از چهره‌ای دوست داشتنی نقش بکشم ، ولی مانند چینی که بر آب می‌افتد از دیده پنهان شده است . هیجان‌ناست ما نظیر آسمان بهاری متحرکند . ولی یک داستان خوب موجودات غالباً رموزی را بما می‌شناساند که در عین حال همیشه از کسانی که در دنیای واقعی وجود دارند قابل فهم‌ترند زیرا زاینده فکر بشر می‌باشند . « *Art est homo additus naturae* » (به گفته‌ای از پیوند بشر و طبیعت بشر بوجود آمده است) پس طبیعت به بشر نزدیک‌تر گشته است . جاودانه‌تر از زندگی

ولی این قابلیت درک عالی هنر ، برای بیان خویش احتیاجی به استدلال ندارد ، زیبایی بدون اندیشه نیز قابل فهم است . شما به کلیسا می‌نگرید ؛ زیبائیش شما را بهیجان می‌آورد ، ولی افکار قبه‌خانه در شما بوجود نمی‌آورد ، چون مظهر موضوعی مهم ، رموز و ابدی است .

مجسمه مقدس قرون وسطی ، مانند بت باستانیان به افکار فرار مردم شکلی ثابت می‌بخشند. تخیل در مورد چیزی که نمی‌بینیم دشوار است ، حالتی است که در موقع بیخوابی بما دست میدهد . نقاش و نویسنده بتخیل خویش شکل میدهند و در این دنیای ناپایدار ، یافتن اشکالی پایدار از این تخیلات لذتبخش است . مثل تصویر ژوکوند ، خانم بواری ، ترز دوکویرو ، « *Duqueyroux* » آن‌ا کارنینا ، دنیایی که شخص میتواند همیشه بآن باز گردد و متوجهش باشد . موضوع کتاب پروست در همین مورد است :

« عمری که میگذرد ، زمان از دست رفته‌ای است و هیچ چیز مانع گذشت آن نمی‌شود جز شکل ابدی هنر که فنا ناپذیر است. » جاودانه ساختن کار نویسنده است . از آشیل و پاترکل ، تادون کیشوت و سانشو . از آندروماک تا پئاتریکس و آلبرتین تاشارلو همه را نویسنده جان بخشیده و اشکال جاودانی حقیقی‌تر و پایدارتر از زندگی واقعی ساخته است .

بخاطر این دلایل همیشگی ، بیهوده است که بگوییم که نقش نویسنده دردنیای جدید باید کاملاً با گذشته متفاوت باشد ، چون اثر هنری زیبا برای همیشه از اعتبار می افتد ، در هنر پیشرفت وجود دارد ، که هیچ يك از شعرای جدید دارای نبوغ «هومر» و تراژدی نویسان یونان نیست . مثلاً «پروست» با ارزش تر از «بالزاک» نیست؛ فقط با او متفاوت است و «مالارمه» و «والری» در مقابله با «هوگو» و «بودلر» معرف پیشرفتی نیستند ؛ آنها افراد دیگری متعلق بزمان متفاوتی هستند «چکهاو» نه برتر از گوگول است و نه کم قدرتر از عکس بوداگر گوگول مقدم او نباشد حکما و بوجد نیاید . هیچ نویسنده و هیچ نسلی نمی تواند از سفر شروع کند . نشانی از حقارت است که به خواری استادان گذشته را بستائیم .

در مقابل ، راست است که هر دوره تاریخی ، و بر حسب موقعیت ، شکل هنری خاص آن زمان را بوجود می آورد . احتیاجات همیشگی ، با توصیف تغییر شکل نمی یابند . طریق ارضای این احتیاجات و در نتیجه طرز بیانشان فرق میکند . مکتب کلاسیک مقارن با دوران کاملاً منظم و واقف به استواریشان بوده . مکتب رمانتیک گریز به مناطق حاره و بمبالغه پردازی تاریخ پرداخته و جوامع ناراضی زمان را تسکین بخشیده ، نظیر : طبقه جوان آلمان دوران کوتاه ، جوانان فرانسه که از افتخارات دوره ناپلئون اول در دوره بعد یعنی «Restawlaton» محروم گشته بودند ؛ و طبقه جوان آمریکا در سال ۱۹۲۰ علم و فلسفه Positive سال ۱۸۵۰ داستان نگاری نا تورالیستی را در بر گرفت . در زمان ما که پزشک ، عنصر را بصورت فرمولهای ریاضی حل می - کند . زمانی است که من دیگر روی صندلی نمی نشینم .

همچنین نقاشان با اقلام مدودی از نقاشان از رسم شیئی امتناع کرده اند ؛ و چند داستان نویس موضوع و شخصیت ها را رد کرده اند . و اینان متعلق بزمان خویش اند .

(نا تمام)